

علی کا کا افشار

وکیل پایه یک دادگستری

مادگان هزار دادستان

کتاب هزار رای (۲)

در دو شماره پیشین مجله کانون، کتاب مادگان هزار دادستان را معرفی کردیم. گفتیم که حقوقدانی به نام فرخ مرد بهرامان آن را در زمان خسرو پرویز ساسانی تألیف کرده است. و موضوع کتاب نیز هو «زادستان» یا رای و نظر قضائی حقوقدانان دوره ساسانی است که در ۴۲ دوره گردآوری شده است. همچنین گفتیم در ایران، کار مهمی روی این کتاب نشده ولی تاکنون چهار ترجمه کامل، دو ترجمه انگلیسی، یک ترجمه روسی و یک کتاب آلمانی از آن در خارج از ایران منتشر شده است که آن‌ها را نیز معرفی کردیم و بالاخره متن هانی از آغاز کتاب را که عناوین آن «پیش گفت»، «بن در»، «ارج دین و سامان شناخت»، است و دو در از ۴۳ در کتاب را که اولی درباره «گواهی» (دلیل به معنی اعم و شهادت به معنی اخص) و دومی درباره «دادگوان» یا وکلا، اعم از وکیل معاملات و دادگستری است، به فارسی امروز درآوردیم و همراه با متن پهلوی در کنار هم نهادیم تا حقوقدانان محترم، شناخت و آگاهی بیشتری از این سند منحصر به فرد و باارزش تاریخ حقوق ایران و جهان بیابند.

در این شماره از در سوم کتاب که درباره «پیش مار» یعنی خواهان است آغاز می‌کنیم و پیش از پرداختن به متن این قسمت از کتاب، واژه پیشمار را معنی و شرح می‌دهیم:

درباره واژه پیشمار

در نخستین ترجمه‌های فارسی قرآن کریم، شمار به معنی رسیدگی به کار رفته است: زیرا مالک یوم الدین در سوره فاتحه به مالک روز شمار ترجمه شده است. روز شمار

یعنی روز رسیدگی: روز قیامت که هنگام رسیدگی به اعمال آدمیان است.

فردوسی نیز در همین معنی در ستایش خداوند واژه شمار را در بیت‌های زیر به کار برده است:

بدین آلت و رای و جان و روان	ستوده آفریننده را کی توان
بهستیش باید که خستو شوی	ز گفتار بیکار یک سو شوی
... نخستین فطرت پسین شمار	تویی خویشان را ببازی مدار
شتیدم ز دانا دگرگونه زین	چه دانسیم راز جهان آفرین
ازو دان فزونی و زودان شمار	بد و نیک نزدیک او آشکار

در داستان کاوه آهنگر، نیز شمار دقیقاً به معنی محاکمه و رسیدگی قضائی به کار رفته است و فردوسی از زبان کاوه آهنگر که دادخواه است و ضحاک را برای ربودن فرزندش به محاکمه و رسیدگی فرامی‌خواند، می‌گوید:

شماریت با من ببايد گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
مگر از شمار تو آید پدید	که نوبت به فرزند من چون رسید

با این مقدمه، می‌توان دریافت که پیشمار* یعنی خواهان، کسی که پیشتر برای شمار یا آمار یعنی رسیدگی نزد قاضی می‌رود و پسمار یعنی خواننده کسی که پس از او نزد قاضی می‌آید.

از ریشه شمار و آمار یک واژه مهم حقوقی دیگر نیز در کتاب مادگان هزار

* یک سال پیش در گفتگویی با جناب آقای محمدرضا پورجعفری که هم به گویش‌های تالشی و گیلکی به عنوان یک بومی و هم به ادب فارسی بر اساس کار نویسندگی و تحقیقات زبان‌شناختی‌شان در زمینه بحث صاحب‌نظر هستند، نویسنده این مقاله دریافت که این واژه حقوقی ایران باستان هنوز به شکلی در گویش گیلانی کنونی باز مانده است و آن هنگامی است که خانواده عروس و داماد هر دو به پیوند دو فامیل و آن زناشویی راضی‌اند و هر دو هم در عروسی و جشن و مراسم آن شرکت می‌کنند که در این صورت می‌گویند: «پیشمار و پسمار همو به مویدی» یعنی طرفین اصلی هر دو آمده‌اند و هر دو خانواده راضی‌اند و کدورتی میان آن‌ها درباره این پیوند نیست. آقای جعفری این اصطلاح را در یادداشت‌هایشان با علامت سوال درباره دو واژه پیشمار و پسمار، در همین مضمون و کاربرد آورده بوده‌اند و پس از سه سال بن و مابه این اصطلاح گیلکی را در همان گفتگویی در کتاب مادگان هزار دادستان یافتند! و من نیز از طریق ایشان و آگاهی‌های ارزشمندشان پی بردم این دو اصطلاح حقوقی ایران باستان هنوز حداقل در گیلان نوعی کاربرد خود را دارد! در جهت ثبت و تأیید کاربرد این واژه‌ها، انعکاس اطلاعات هم‌میهنان گیلکی و تالشی خصوصاً همکاران محترم به نویسنده مقاله از طریق مجله کانون، موجب سپاسگزاری است.

دادستان به کار رفته است و آن واژه هممار است که در فرهنگ‌های فارسی به صورت همال و همار هم آمده است.

در فرهنگ معین همال به معنی ۱ - قرین، نظیر، همتا، ۲ - شریک ۳ - همسر آمده است. کاربرد حقوقی این واژه همانست که امروزه به آن خصم، طرف دعوی گفته می‌شود: هممار از دو بخش ساخته شده است: هم + آمار. با هم نبرد می‌توان آن را سنجید. بنابراین هممار یعنی کسانی که در آمار (= رسیدگی) با هم رو در رو هستند و با هم در تنازع‌اند، یعنی خصم، طرف دعوی، همماری نیز به معنی با کسی طرف دعوی بودن، تخاصم، و تنازع و اختلاف حقوقی یا کیفری داشتن است.

اینک سومین در مادگان ۱۰۰۰ دادستان را می‌گشاییم و ۴ دادستان (نظریه و رای) حقوقدانان دوره ساسانی از کل ۱۴ دادستان را درباره موضوع این در که پیشمار است، می‌آوریم:

۳ - در پیشمار (= خواهان، شاکی)

۱ - پیشمار گوید که: «تو، به کسان چیز باید توزی، دهی (= ایفای تعهد کنی، بازگردانی) و کسی که چیز به اش باید توزی و دهی، برای خواستن و ستدن من را پادشاه کرده است (= تفویض اختیار کرده است)، اگر پادشاه - کرده بدارد (= وکالتنامه نداشته باشد)، چگونه از دستوران نامک بنوشته است، تا به^۳ و باید راندن به دادستان داد، هر

*** - بیشتر توضیح دادیم که «ور» در حقوق ایران باستان و Ordeal در حقوق قدیم انگلیس، یکی از راههای تشخیص حقیقت و رسیدگی در دادگاهها بوده است. در شاهنامه نمونه آن گذشتن سیاوش از آتش برای اثبات بیگناهی از نهمتی بود که سودابه (زن کاوس شاه) به او زده بوده است:

بنالید سودابه و داد خواست	ز شاه جهاندار فریاد خواست
بدو گفت شاه ای زن آرام بگیر	چه گویی، سخنها ناپذیر
همه روزبانان درگاه شاه	بفرمودتا بر گرفتند راه
چنین گفت کاندز جهان این سخن	ببزهیم تا بر چه آید به بن
ز پهلر همه مویدان را بخواند	ز سودابه چندی سخنها براند
چنین گفت موید به شاه جهان	که درد سپهد نماند نهان
چو خواهی که پیدا کنی گفتگوی	بباید زدن سنگ را بر سبوی
که هر چند فرزند هست ارجمند	دل شاه ز اندیشه بباید گزند
ز هر دو سخن چون بر این گونه گشت	ببر آتش بباید یکی را گذشت

گاه پیش از ور، راندن به دادستان سر نه بود (محاكمه سر نیاید، پایان نپذیرد)، ور بیاید ورزیدن، هرگاه به ور مه ایستد، ور نیاید دادن.

۲- آن را بوزش (= توضیح و استدلال) این که آن پیشتر پیشمار را نه پدید که به دادستان (= در محاكمه) مایه ور است یا دادگو (= اصیل است یا وکیل). ایدون دانم که هرگاه ایدون گوید که «چیز باید دهد» و آنگاه که چیز باید داد، خواست و ستد را من پادشاه کرد، او خویشی (= مالکیت) خود را گفته است، چه کابرا (= مرد) هرگاه چیز خویش را گوید که ام خواست و ستد را تو پادشاه کرد، پادشاهی به خویشی خواستن داده بُود.

شرح: به زبان حقوقی امروز ما خلاصه این دو دادستان (= رای نظریه) این است که: هرگاه خواهان ادعا کند شخصی متعهد به دادن مالی است و متعهدله برای خواستن و ستدن آن مال از متعهد، به او (= خواهان) وکالت و اختیار (= پادشاهی) داده است ولی وکالتنامه (= شایا کرد) جهت ارائه نداشته باشد در این صورت میزان دخالت او برای مراجعه به قاضی و دادگاه تا ور است. یعنی اگر دعوی را بشود بی توسل به شیوه دادرسی ور که شرح آن را در شماره پیش دادیم، تشخیص داد و حکم صادر کرد، دعوی این مدعی در دادگاه نزد قاضی پذیرفته است. در غیر این صورت مدعی برای آن که بتواند در اثبات ادعای خود به شیوه ور هم توسل جوید باید در مورد داشتن شایا کرد (= وکالتنامه) و اختیار از طرف متعهدله تن به ور دهد و با این شیوه دادرسی مثلاً نوشیدن سئوکین ته (= سوگند)* یا گذاشتن از آتش و آسیب ندیدن، داشتن این اختیار و وکالت خود را ثابت کند و پس از آن در بازه اصل دعوی نیز خواهد توانست در دادگاه و نزد

که بر بی گناهی نیاید گزند
همی با سیاوش بگفتن نشاند
که من راست گویم به گفتار خویش
که رایت چه بیند کنون اندرین
که دوزخ مرا، این سخن گشت خوار
ازین ننگ، خوارست گر نگذرم

چنین است سوگند چرخ بلند
جهاندار سودابه را پیش خواند
چنین بساخ آورد سودابه پیش
به پور جوان گفت شاه زمین
بساخت چنین گشت با شهریار
اگر کوه آتش بودم بسپریم

* - سوگند (سوکین ته) آب گوگرد بوده که متهم می نوشیده و از اثر آن در معده حکم به بی گناهی یا گناهکاری متهم می کردند. این که در آذری سوگند را هنوز می نوشتند: آندا ایچماخ و یا در فارسی سوگند را می خوردند یادگار این آیین رسیدگی است!

قاضی به شیوه ور و اثبات دعوی خود از سوی متعهدله از این طریق پردازد....
 بوزش (توضیح و استدلال) نویسنده کتاب از این دادستان (= نظریه و رای) این است
 که هرگاه متعهدله گفته باشد که به دادگو (= وکیل) برای خواستن و ستدن چیزی که
 موضوع تعهد است پادشاهی و اختیار داده است، به معنی این است که در واقع خویشی
 یعنی مالکیت آن چیز را به او داده است و از این رو باید بتواند برای اثبات ادعای خود و
 این مالکیت (= خویشی) مانند هر ادعایی که شخص می تواند - در صورت نبودن دلائل
 کافی - با توسل به شیوه های فوق العاده دادرسی یعنی «ور» حق مالکیت خود را ثابت
 کند، توسل جوید و این ادعا را نیز از این طریق استثنایی ثابت کند. در آن صورت درباره
 اصل موضوع می تواند به ور نیز متوسل شود و از آن راه ادعای خود را ثابت کند.

واژه های حقوقی به کار رفته در متن اصلی:

توختن، توزیدن؛ ایفای تعهد - پرداخت بدهی.

خواستن و ستدن چیز: مطالبه و تحویل گرفتن مال موضوع تعهد.

پادشاه کرد، شایا کرد: اختیارنامه، وکالت نامه که موضوع آن تفویض اختیار برای

دادرسی در دادگاه ها و نزد قاضی و یا انجام معاملات از طرف او برای موکل هر دو
 می تواند باشد.

رایش به دادستان: اداره و راندن جریان دادرسی - شرکت در محاکمه و دادرسی. داد

ستان، به معنی محل داد (= قانون) است. به اعتبار این که در دادرسی ها نیز داد یا قانون

مورد و محل بحث است به محاکمه و دادرسی نیز دادستان می گفته اند بنابراین دادستان

هم به معنی نظر قضائی است و هم به معنی محاکمه و دادرسی.

خویشی: مالکیت.

دستوران نامک: «دستور» یک مقام قضائی بوده است که نقش دادستان

(مدعی العموم) را ایفا می کرده است. و هم در دعاوی کیفری و هم در دعاوی حقوقی به

نماینده جمعی جامعه شرکت و نظارت می کرده و در کنار طرفین امروری حاکم بر دادگاه ها و

تکالیف دستوران در این زمینه را در آن گردآوری کرده بوده اند و به آن استناد می کردند.

کما این که در این نظریه یا دادستان نیز برای آن که حکم و موضوع انتقال و تفویض

اختیار آن را در دعوی خواستن و ستدن چیز موضوع تعهد، تعیین و توضیح دهند به آن استناد کرده‌اند. بزودی به در دستور که به بیان چند دادستان (نظریه و رای) درباره این مقام است خواهیم پرداخت ...

باز می‌گردیم به ادامه متن کتاب:

۳- هرگاه گوید که: «تو از مهربان وام ستدی، و مهران آن وام به خویشی (= مالکیت) به من داد»، و پسمار (= خوانده) گوید که: «من وام نه ستدم، و مهربان به تو نداد»، هرگاه وام ستدن پیدا (= ثابت) {باشد} بر پسمار به وام، فرمان (= حکم) باید دهند.

۴- آن را چم (= دلیل) این است که، هرگاه اش گوید که «من وام نگرفته‌ام» می‌گوید که «اندر کسی نیز نه توزش - مندم»، (= در برابر کسی متعهد نیستم) و هرگاه توزش - مندی (= تعهد پرداخت) پیدا

(قسمت‌های نقطه چین واژه‌هایی است که در متن دست نوشته پهلوی کتاب پاک شده و از میان رفته است.)

شرح: هرگاه خواهان مدعی شود که خوانده به مهران وامی را بدهکار بوده است که مهران طلب خود از بابت این وام را به خواهان منتقل کرده است و خوانده بگوید من وام نگرفته‌ام و مهران هم طلب ناشی از آن را به ثالث منتقل نکرده است، هرگاه اصل وام گرفتن ثابت شود، علیه خوانده فرمان (= حکم) باید صادر شود...

نویسنده (فرخ مرد بهرامان) استدلال و علت (= چم) این دادستان (= نظریه) را هم آورده است و می‌گوید، زیرا وقتی اصل موضوع را که وام نگرفتن است، انکار می‌کند، در واقع می‌گوید به کسی هم تعهد ندارد: اندر کس هم نه توزش مندم

● واژه‌های حقوقی به کار رفته

چم: علت، معنی، دلیل.

وام ستدن: وام گرفتن.

خویشی وام به کسی دادن: انتقالِ وام، مالکیت و وام و طلب ناشی از آن را به ثالث منتقل کردن.

پیدا: ثابت، محرز.

توزش مند: متعهد، اندر کس نه توزش مندم، به کسی متعهد نیستم.

فرمان: حکم، فرمان دادن: حکم دادن.

۴ - در بندگی

اصولاً در ایران بردگی بنا بر سنت‌ها (= برماندها)ی مزدائی و عرفانی* پیش از زرتشت که در رفتار کورش با ملت‌های جهان منعکس است، بندگی** یا بردگی رواج کمتری داشته و شاهان ساسانی نیز بر همین اساس برده نگاه نمی‌داشته‌اند و از این کار ممنوع بوده‌اند، ولی در هر حال این رابطه غیر انسانی در ایران نیز مانند همه جای جهان در آن زمان وجود داشته و دیده می‌شود. در بردگی که چهارمین در کتاب مادگان ۱۰۰۰ دادستان است، به عنوان منبع منحصر فرد درباره وضع بردگی در ایران زمان ساسانی بسیار مهم است. مندرجات این بخش کتاب نشان می‌دهد که اسیران جنگی بیگانه (رومی‌ها) نیز در حکم برده بوده‌اند و به آن‌ها آنشهریک (ناشهروند) می‌گفته‌اند. در حالیکه بردگان معمولی را بنده می‌نامیدند. هر دادستان (نظریه) حقوقدانان ساسانی درباره بردگی به شرح زیر است:

در بندگی

... × + ۱

... .. ای (یعنی) بندگی دهد، این بُود در چگونگی مرد

* - بیشتر توضیح دادیم که اصولاً واژه عرفان و عارف ترجمه آگاهی و آگاه است.

** - برده: بر + ده یعنی بر یا میوه‌دهنده بنده معادل درست Slave و بندگی نیز معادل Slavery در زبان انگلیسی است در اینجا ما برده را به عنوان اصطلاح کلی که شامل بنده و آنشهریک (بیگانه اسیر) هر دو می‌شود به کار می‌بریم.

*** - قسمت نقطه‌چین جای واژه‌هایی است که پاک شده و از میان رفته است.

دهقان شاهان شاه را به بندگی به مردی دهد.

۲ + x. گویند که تا خدایی (= پادشاهی) بهرام، مردمان، آتشیگان را خویش بودی از پدر زاد، نه آن که از مادر. چه سوشیانس گفته که بچه را پدر خویش (= مالک) است؛ و کنون گویند که مادر.

شرح: گفتیم که نظر حقوقدانان از منابع حقوق دوره ساسانی بوده است. در این نظریه (دادستان) براساس آنچه که حقوقدان معروفی بنام سوشیانس گفته است، مالکیت فرزندان بردگان ملحق به پدر و تابع مالکیت پدر بوده است. ولی بعداً در زمان تألیف مادگان ۱۰۰۰ دادستان، یعنی زمان پادشاهی خسرو پرویز ساسانی این نظریه تغییر کرده و مالکیت بر فرزندان بردگان ملحق به مادر و مالکیت مادر شده است. (یعنی این که پیشتر اگر پدر، برده بود، فرزند او هم برده به دنیا می آمد هر چند مادر، برده نبود و وضع بچه از نظر این که برده است یا نه به وضعیت مادر ربطی نداشت بلکه به وضع پدر و برده بودن یا نبودن او بستگی داشت اما از زمان پادشاهی وضعیت مادر ربطی نداشت بلکه به وضع پدر و برده بودن یا نبودن او بستگی داشت اما از زمان پادشاهی «بهرام» وضع مادر ملاک تشخیص برده بودن یا نبودن فرزند قرار گرفت. مادر اگر برده بود فرزند هم برده شمرده می شد و اگر آزاد بود فرزند هم آزاد به حساب می آمد هر چند پدر برده بود.)

۳ + x. زن و آتشیگان همه به دید و بینش خدا (= مالک) و سردار (= رییس زن و خانواده)، ستم کند، تاوان، دو یک خدا یا سردار یک آن که گناه کرد.

شرح: هرگاه زن و آتشیگان مرتکب ستم (= زدن، ایراد ضرب و جرح) شوند و جرم در معرض دید شوهر زن و یا مالک آتشیگان واقع شود، در این صورت آنها در پرداخت تاوان (= خسارت و دیه) به مجنی علیه یا مجنی علیهم به نسبت دو و یک سهم هستند یعنی اگر کل تاوان ۳ فرض شود دو بخش آن را شوهر یا مالک آتشیگان باید متحمل بشود و یک بخش را مباشر جرم (زن یا آتشیگان که مرتکب ستم شده است). مطابق مستفاد از دادستان ۳، زن دارایی مستقل از مرد (سردار) داشته و مستقلاً هم جریمه شده است.

۴ + x. مردی که اش آتشیگانی، به ده بهر یک بهر خویش آزاد بگرد، فرزند نیز از این آتشیگان زاید، هر یک به ۱۰ بهر، یک آزاد است.

شرح: هرگاه کسی آتشهریکی دارد و از ۱۰ بهر (۱۰ قسمت) یک بهر را آزاد کند، فرزند ملحق به آن آتشهریک نیز به همین نسبت (از ده بهر یک بهر) آزاد خواهد بود. باید توجه داشت که موضوع مربوط به آتشهریک زن می شود زیرا طبق دادستان ۲، فرزند ملحق به مادری که آتشهریک است می بود نه پدر او.

۵ + x. هرگاه آتش را ۲ بنده مرد، و دو آتشهریک هست، و مردی خواسته‌ای را کرد که: «من به بندگان آتش دادم» از آن چگونگی {که} آتشهریک بنده آتش نبود، به آتشهریک، آتش چیز ندهد.

شرح: آتشکده ۲ بنده مرد، و ۲ آتشهریک دارد. مردی مالی را به بندگان آتشکده نیاز (نذر) می کند که من به بندگان آتش دادم، به آن ۲ آتشهریک نمی رسد. زیرا نذر به نام بندگان شده، نه آتشهریکان.

۶ + x. جایی نوشته است که آتشهریک ترسا (= مسیحی) خویش، هرگاه به خوب - دینی و نزدیکی خوب دینان آید، بهای آتشهریک داد باید، و آتشهریک آزاد، او اش بی زیان باید کنند. هرگاه به نزدیکی کس نه بی، به خوب دینی آید خود بهای خویش بداد باید.

شرح: هرگاه یک مسیحی، آتشهریکی داشته باشد و آن آتشهریک خود شخصا زرتشتی (خوب دین) شود و نزد زرتشتیان آید، آن زرتشتیان باید بهای او را به مالک (= آن مسیحی) بپردازند و او را بی زیان و آزاد کنند. هرگاه آن آتشهریک نزد کسی که زرتشتی است نباشد یا نیاید، در آن صورت هم آزاد است ولی خود او باید بهای خودش را به آن مسیحی که مالکش بوده بدهد.

۷ + x. آتشهریک به آک - دینان (= زشت - دینان) فروخت، نه پادشای (= نه شایاست، مجاز نیست). هرگاه فروشنده با آتشهریک هر دو (خریدار و فروشنده) اندر رد خوب دین دزد بوندی (مجرم و در حکم دزد خواهند بود)؛ و ایشان را دروش (= به عنوان مجرم تعقیب؟) به باید کنند. درم (بهای برده) پس، اگر به راه؟ زمان به اوی که دارد به ماند.

شرح: فروختن آتشهریک به غیر زرتشتیان (زشت دینان) ممنوع است و اگر چنین کاری صورت گیرد خریدار و فروشنده هر دو با خود برده در محضر رد (= قاضی شرع زرتشتی) همه در حکم دزد به حساب می آیند و آنها را دروش باید کنند (تحت تعقیب قرار دهند؟) و البته این کار (تعقیب) به عهده دستور بوده که مقامی قضائی در ردیف

دادستان امروزی بود و خوانندگان محترم نقش این مقام را از دادستان‌هایی (نظریه‌هایی) که در در دستور آورده‌ایم، بیشتر باز خواهند شناخت.

۸ + x. آنشهریک آک - دین (= زشت - دین، کافر) هرگاه با خدای (= مالکش) یا پس از خدا به خوب دینی آید، همی (هم آن چنان) آنشهریک است.

شرح: این دادستان (= نظریه) را باید با توجه به شماره‌های ۶ و ۷ که به طور جداگانه حکم آنشهریکانی را که متعلق به مسیحیان و زشت‌دینان‌اند، بیان کرده است، تفسیر کرد. از این احکام دست کم با توجه به مندرجات این دراز کتاب مادگان ۱۰۰۰ دادستان چنین نتیجه گرفته می‌شود که:

یکم، زشت‌دینان، عنوانی برای پیروان مذاهب دیگر، غیر از مسیحیان و زرتشتیان بوده است.

دوم، چگونگی برخورد با آنشهریکان و حکم در مورد آنان، بسته به اینکه مالکان آن‌ها مسیحی باشند یا زشت‌دین، در حین پذیرش دین زرتشتی از سوی آنشهریکان، فرق می‌کرده که این احکام متفاوت در دادستان‌های بالا آشکار است.

با این توضیح شرح شماره ۸ این خواهد بود که: زرتشتی شدن یک آنشهریک که نه خودش و نه مالکش هیچ کدام مسیحی نبودند، بلکه دین دیگری غیر از مسیحی داشتند، (و در نظام قضائی وقت ساسانی به آن‌ها زشت‌دین می‌گفته‌اند) هیچ امتیازی برای این آنشهریکان هر چند به دین زرتشتی هم می‌آمدند، همراه نداشته است و آن‌ها پس از زرتشتی شدن هم کماکان آنشهریک می‌ماندند، چه با خدای (= مالک) به دین زرتشتی در می‌آمدند و چه به تنهایی. و بر خلاف مواردی که مالک مسیحی می‌بود، هیچ امتیازی از این تغیر ایمانی عاید آن‌ها نمی‌گردید.

در پنجم کتاب درباره شکنی (= شکستن و فسخ) رابطه کسانی است که هم بای (= شریک)‌اند و یا هم خواسته (= مالک مشاع)‌اند، و یا مشترکا ضامن هستند (هم پابندانان). آن‌هاید پریخانیان مترجم روسی مادگان هزار دادستان شکنی یا شکنا، به معنی شکستن و نقض راه، هلیدن و هشتن و هلش آوانویسی کرده است. می‌رسد قرائت آن دو دانشمند محترم دیگر یعنی شکنی یا شکنا درست‌تر باشد زیرا:

نخست این که، این واژه به صورت شکستن پیمان و عهد هنوز در فارسی به کار

می‌رود.

دوم این که، شکن در کشف‌المحجوب نیز دقیقاً به معنی شکستن و نسخ به کار رفته است:

«... و تقدیر ایزد چنین بود که شریعت پیشین منسوخ شود و شریعت تازه پدید آید:

شکن زمین نشان در جهان کس ندید نه از کاردانانِ پیشین شنید

بنابراین شکستن و شکنی یا شکننا یا شکن را، برای اقاله و فسخ رابطه حقوقی و یا قراردادی به کار می‌برده‌اند و معنی آن نقض و شکستن آن رابطه، قرارداد، پیمان و یا برائت ذمه است. و هنوز هم این کاربرد را در زبان فارسی داریم. در نتیجه:

شکنی زن از زنی: یعنی طلاق و یا شکستن پیمان زنی.

شکنی هم بایان یعنی شکستن و فسخ هم‌بایی (= قرارداد شرکت مدنی، با هم بودن) و پایان دادن به همکاری میان هم‌بایان (= شرکاء). هم‌بای، به صورت هم‌باز - انباز در فرهنگ‌های فارسی به معنی شریک آمده است.

همچنین واژه شکنی برای تقسیم مالِ مُشاع در میان شرکاء مشاعی (= هم‌خواستگان) و شکستن و پایان دادن به حالت مالکیت اشاعه میان آن‌ها نیز به کار می‌رود و همچنین است درباره پایان دادن به ضمانت چند نفر که مشترکاً با هم از کسی یا کسانی پابندانی با ضمانت کرده‌اند (= هم‌پایندگان) و این در، از مادگان هزار دادستان به چگونگی تقسیم مسؤلیت و اموال مشترک میان چند نفر و پایان دادن به تعهدات آن‌ها میان خودشان و اشخاص ثالث می‌پردازد.

اینک سه دادستان (نظریه و رای) درباره موضوع این در از کلِ هفت دادستان‌های مطروحه را نیز برای نمونه می‌آوریم:

۱ - سه مرد، خواسته‌ای (= مالی) وام ستندند، گزیر (= قضاوت و حکم) آورده‌اند که هرگاه پس از وام دادن آن خواسته به آن سه مرد، آن خواسته را به خویشی (= مالکیت) یکی از آن سه مرد دهد. آن مرد از آن خواسته* فره از (= بیشتر از) آن خود نباید از هم‌بایان خواهد، نه به شایا است.

* فره: درگوش کردی سندنجی این واژه با همین معنی - بیشتر از - هنوز به کار می‌رود!

شرح: با انتقالِ اصلِ وام به یکی از سه وام‌گیرنده‌ای که مشترکاً وام را گرفته‌اند، منتقل الیه، بیش از حد مالکیت خود نمی‌تواند از شرکاء خود وصول کند. اصطلاحِ نه به شایا یا نه پادشا، یعنی مجاز و قانونی نیست، نه شاید: توضیح بیشتر این که: به شایا در اصل (پاد + شاه) بوده و پادشاه یعنی کسی که به شاه است، مجاز و دارای اختیار است، کسی که مردم اختیار اداره خود را به او می‌داده‌اند. پاد در فارسی «به» شده است و به شاه در واقع همان پادشاه است. و پادشاهی به معنی اختیار. بنابراین شایستن و شایستگی و شایانی به معنی مجاز و قانونی بودن است و منظور عمل بر طبق اختیاری است که مردم به حاکم منصوب خود می‌داده‌اند، نه بیش از آن و فراتر از حد آن، این که شاه و پادشاه رفته رفته در معنی و معادل واژه انگلیسی King یا فرمانروا در درآمده است. ناشی از این است که حافظه تاریخی مردم در ایران و موج‌های پی در پی حوادث سهمگین ریشه و اصل این واژه و مقام مسؤول را که فقط اختیار اداره امور به او داده شده بوده است فراموش کرده است!

در در دادگویان (= وکلا) نیز دیدیم که تفویض وکالت را «شایا کردن» و پادشان کردن می‌گفته‌اند، بهرام را دادگو کردم یا شایا کردم و یا پادشاه کردم به معنی این است که من بهرام را وکیل کردم، اختیار دادم. همچنین شایا کرد یعنی وکالت‌نامه.

کتابهای پهلوی شایست و نه شایست نیز که به تقلید آن‌ها در قرنهای اول اسلامی، کتابهای به عنوان یجوز لایجوز تألیف شد. بیان احکامی است که قانونی و مجاز است یا غیر قانونی و غیرمجاز و این عناوین هم برگرفته شده از واژه شاه و شایانی است.

۲- هرگاه توزش (ایفای تعهد) پدران باز، به پسری به شایانی (طبق قانونی) به برماند، (= به ارث)، خواسته‌داران (= شرکاء - ورثه) دهند، چگونه از خدا بُوَد دبیر گویند، توزش (= تعهد) شکنی بُوَد و آن که او را دهند، از هم بایان خواست، نه توان.

شرح: پسر قانونی که بجای پدر و مادر از باب ارث (= برماند)، تعهدات باز مانده آن‌ها را از سوی همه وراث برای ایفا قبول می‌کند، دیگر نمی‌تواند به همبایان، مراجعه کند یعنی نمی‌تواند بابت تعهداتی که ایفاء می‌کند به ورثه، مالکان شریک در ارث مراجعه کند.

برماند و برماندن: ارث - ارث رسیدن. این واژه بسیار زیبا عیناً همان معنی عبارت

ماترک در عربی است و به صورت فعل نیز: بر ماندن به معنی به ارث رسیدن به کار می‌رود در گویش کردی برانته یعنی میراث* و این واژه باید سبک شده برانته یا همان برمانده باشد. واژه برماند در معنی (tradition) هم به کار می‌رود به عبارت دیگر اگر چیز برمانده از یک شخص (متوفی) باشد ماترک و میراث است ولی اگر منظور چیز یا چیزهایی است که از پیوندهای (= نسل‌های) پیشین بر مانده و به ما رسیده است به معنی سنت خواهد بود.*

۳- هرگاه سه مرد خواسته ای، ۱۰۰ (درم) از مردی فرخ نام، وام ستانند و سپس فرخ به آن خواسته از یک مرد بایش بود، «فرخ زروان» و به اورمزد «گفته‌اند که بهر او ازاش با یش بود (= الزامی بود) و آن دیگری از دیگری خواستن توان بود جداگانه.

شرح: اگر سه نفر مشترکاً از فرخ، وام بگیرند، و طلبکار به یکی از آن‌ها، مراجعه کند، فقط به اندازه بهر او (سهم او) می‌تواند از او مطالبه کند و سهم دیگران را از آن دیگران باید بخواهد بایش و الزام مدیون‌ها هر کدام به نسبت سهم خود خواهد بود و داین نمی‌تواند برای کل طلب مشترک فقط به یکی از بدهکاران مشترک مراجعه کند.

«به اورمزد» و «فرخ زروان» دو نفر از حقوقدانان دوره ساسانی هستند که از دادستان (= نظریه و رای) آن‌ها در موضوع مطرح شده، استفاده شده است و این نشان می‌دهد نظر علمای حقوق و یا دکترین نیز از منابع حقوق بوده است.

۵- درگزیر کردی پیشه سرداران و خورسندی و ناخورسندی از گزیر

این در از نظر پی بردن به قطعیت و عدم قطعیت احکام و تصمیمات دادگاهها و تجدید نظر در رای قاضی بسیار مهم است و دریچه‌ای است گشوده به سازمان قضائی و روش و مراحل دادرسی در دادگستری دوره ساسانی. پیش از آن که کل چهار دادستان

* - به نقل از آقای محمد عمارلو، همکار محترم، از کردان خراسان، اینجانب که خود به گویش کردی کرمانج و شکاک آشنایی دارم، کاربرد این واژه (برماند) را در معنی ماترک و میراث به یاد نمی‌آورم و در فرهنگ کردی هزار، بر ما و برماوه به معنی غذای مانده و نیم خورده آورده شده است.

** - می‌توان در فارسی از واژه برماند برای مفهوم میراث و ماترک و از واژه ابر ماند، برای مفهوم سنت، استفاده کرد. زیرا معنی این واژه در خود آن‌ها هست و یادگیری آن‌ها خصوصاً برای کودکان ساده‌تر است. البته مرجع صالح برای تصمیم‌گیری در این بار فرهنگستان ادب و فارسی است.

این در را به فارسی امروز در آوریم، واژه‌های حقوقی به کار رفته را بررسی می‌کنیم:
گزیِر: همان گونه که پیش تر گفتیم با ریشه قضی و قضا به زبان عربی هم راه یافته و به معنی گزینش و قضاوت و حکم قضائی است. به زبان حقوقی امروز رای دادگاه. گزیریدن به معنی چاره کردن هم هنوز در فارسی به کار می‌رود.

در متن کتاب، این واژه به صورت ویجیر به کار رفته است که گفتیم وجین، گزین، گزینش و وزیر گونه‌های دیگر همین واژه در گویش شمالی و جنوبی ایران است که وزارت و وزیر هم به معنی کمک کردن و کمک یا معاون پادشاه از فارسی به عربی راه یافته است.

پیشه سرداران*: یعنی مقامات قضائی، رؤسای پیشه (قضاوت).

داورِ که: قاضی بدوی، قاضی کوچکتر.

داورِ مه: قاضی تجدید نظر، قاضی بالاتر.

خورسندی و ناخورسندی: ناخورسندی، همان است که امروز واژه اعتراض را برای رساندن مفهوم آن به کار می‌بریم: حکمی صادر می‌شود برای طرفین که ابلاغ می‌شود ممکن است از آن خورسند باشند و آن را قبول کند و یا از آن ناخورسند باشد و نسبت به آن ناخورسندی (= اعتراض) نمایند. در این صورت قاضی مه، یعنی قاضی بالا رتبه‌تر هم به آن پرونده و حکم صادره رسیدگی می‌کند.

گزیِر داور: قضاوتِ قاضی، حکم قاضی.

بایستین پسمار: الزام خواننده.

گزاردن وام: ادای دین.

برین آور (= سر رسید قطعی و یقینی): در شماره‌های پیش درباره آور توضیح دادیم که ریشه در ور دارد و شیوه دادرسی آن. امری که بی‌توسل به روشن ور، روشن است و بنابراین یقینی است و نیاز به انجام ور نیست. ورومند نیست. برین یعنی رسیده، نو بر که در مورد میوه به کار می‌برند یعنی رسیده نو. برین از لحاظ حقوقی یعنی سر رسید به

* - پیشه‌سرداران: در ترجمه انگلیسی آنها باید پریخانیان واژه «پیشه‌سرداران» به Heads of State ترجمه شده است، به نظر می‌رسد ترجمه انگلیسی بلسا را Presiding Officers at Courts که به شرح زیر، رؤسای دادگاه‌ها یا مقامات قضائی معنی می‌دهد صحیح تر است.

اصطلاح امروز.

خواسته را کرد: کرد و ترتیب مال. در اینجا منظور ترتیب نوع و نحوه پرداخت مال موضوع دین است.

با واژه‌ای بالا فهم دادستان زیر آسان‌تر است.

اینک باز می‌گردیم به متن پهلوی کتاب.

۶- در گزیر کرد (= قضاوت) پیشه سرداران (= مقامات قضائی) و خورسندی و

ناخورسندی از این گزیر

۱- گزیر پیشه سرداران کردن، مگر به فرمان دهیو بدان (ده بانان - کشوربانان - فرمانروایان)، نشاید. هرگاه به گزیر خورسند بود پس مگر، آنگاه که دیگر کردن بایستن، پیدا بود، این یا، ناخورسندی به گزیر نباید پذیرد.

شرح: اصل این است که صدور رای جز با نظر موافق فرمانروایان نشاید یعنی شایا و قانونی نیست. اما حتی اگر گزیر (قضاوت) با خورسندی فرمانروایان نیز صادر شده باشد، رای می‌تواند با اعلام دوباره ناخورسندی آنان مورد تجدید نظرخواهی قرار گیرد، هر چند از نظر دادگاه باید ضرورت دیگر کردن و تغیر دوباره حکم پیدا (ثابت) باشد یا به قول متن «دیگر کردن بایستن پیدا بود».

۲- هرگاه پیش مار به گزیر (قضاوت) داور در باره بایستن (= الزام) پسمار به گزاردن وام (ادای دین) در برین آور (= سر رسید قطعی و یقینی) و خواسته را کرد، خورسند بود و پس، گزارد نآورد، خورسندی به گزیر را محکوم است.

شرح: مستفاد از این دادستان اینست که اگر متعهد با خورسندی خواهان محکوم شود که وام و موضوع تعهد را به صورت بازپرداخت در سر رسید معین بپردازد ولی پس از صدور رای خواهان ناخورسندی کند یعنی اعتراض دهد در این صورت ایرخت (= محکوم) می‌شود.

مفهوم مخالف این دادستان اینست که در غیر این مورد حق اعتراض یا به قول متن ناخورسندی برای خواهان اشکالی ندارد و در نزد داور مه (= قاضی تجدید نظر) مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

۳- و خواهش دروش را به توزش (= به دروغ خواستار پرداخت دین و ایفاء تعهد شدن)، و خورسندی به گزیر را به گزاردن و به ناتوزشی، به ناتوزشی نکیرائی (= اعتراض ناموجه و کم دلیل) را نباید پذیرد.

شرح: خوانده نمی تواند در مقابل دعوی مطروحه به دروغ و متقلبانه خواستار توزش (= ایفاء تعهد و پرداخت دین) خود شود و به گزیر قاضی مبنی بر پرداخت دین خورسندی نشان دهد ولی بعداً مدعی ناتوزشی (= انکار اصل بدهی و عدم وجود هرگونه تعهد) شود و به طور ناموجه نسبت به حکم اعتراض کند. چنین اعتراضی (= نکیرائی) را نباید پذیرفت.

۴- به جز در گزیر کردی (= قضاوت و حکمی) که به ازش ماند (= با کوتاهی و قصور و عدتم حضور و دفاع خوانده و به صورت غیابی)، داور که (کوچکتر)، به ناخورسندی پس مار (= خوانده) کرده است، باید بپذیرد، و در زمان به داور مه به باید دهند.

شرح: غیر از احکامی که بر اثر کوتاهی و قصور خوانده ناشی از عدم حضور و دفاع به ضرر خوانده صادر می شود، و به این علت دعوی علیه او ثابت شده است، در مورد بقیه احکامی که به ضرر خوانده صادر می شود و او نسبت به آن‌ها ناخورسندی (= اعتراض) اعلام دارد داور که (= قاضی کوچکتر - قاضی بدوی) باید ناخورسندی را بپذیرد و به داور مه (= قاضی بزرگتر - قاضی تجدیدنظر) دهد.

● اصطلاحات دیگر حقوقی به کار رفته در این در

توزش و ناتوزش: تعهد و عدم تعهد.

گزاردن: پرداخت دین، ایفاء.

نکیرایی: اعتراض، تکذیب، رد و نکول کردن آنچه خوانده در دفاع هنگام رد دعوی خواهان اعلام می دارد.

ناخورسندی: اعتراض به رأی، تجدید نظر.

گزیر کرد: حکم، قضاوت.

ازش ماند: از + اش + ماند: از آن ماند. یعنی کوتاهی و قصور، ماندن و کاری را که

باید کردن نکردن و از آن ماندن: * این اصطلاح معادل default انگلیسی است.

Default; delay of a trial because of default at the court session by one of litigating parties.

عدم حضور در دادگاه و در واقع توهین به آن تلقی می‌گردید و موجب می‌شده است که مرتکب چنین قصوری را با قابل تجدید نظر ندانستن اعتراضش - اگر خوانده می‌بود - تنبیه کنند. برعکس آنچه امروز در حقوق فعلی ما رایج است، این غیبت موجب یک بار حق رسیدگی بیشتر یعنی مرحله و خواهی نمی‌گردیده است. از ش ماند از پس مار: غیبت خوانده و به معنی عدم حضور خوانده و کوتاهی و توهین به دادگاه از طرف خوانده از این طریق است که به اصطلاح امروز منجر به صدور حکم غیابی می‌شود.

۷- در * شکنی، از زنی (در طلاق، شکستن از زنی)

۱- هرگاه به زن گوید که: «من به خویشتن سردار پادشای کرده است»، نشکنند، به اش پادشاهی به شوی چاکر کردن داده بود.

شرح: زنان چه شوهر کرده و چه شوهر نکرده می‌توانسته‌اند، به ستورزنی یا چاکر زنی مردی دیگری نیز در آیند، درباره ستورزنی پیش از این توضیح داده‌ایم. درباره چاکر زنی بعداً به این کار خواهیم پرداخت. به زبان حقوقی امروز در این دادستان: اظهار نظر شده است که هرگاه مرد به زن خود بگوید که به او پادشاهی و اختیار بر خویشتن را داده است. آن زن پیمان زناشویی اش نشکسته و طلاق واقع نشده است. بلکه فقط می‌تواند در صورت تمایل به چاکر زنی مرد دیگری هم در آید.

۲- هرگاه گوید که: «دُختک پادشاهی زن من آمد و من به خورسندی دُختک، دُختک از زنی شکست»، مگر چگونه به آن آئینه گوید، اینها بر استاد دُختک چیزی نه پیدا، آدین (ایضا؟) شکن نبود. دُختک و آن کابرا (= مرد)، زن و میرک (= شوهر) [اند].

شرح: اگر مردی که دختری را به پادشاه زنی خود آورده است بگوید من با رضایت

* - به ویژه به معنی عیبت یکی از طرفین دعوی از حضور در دادگاه است.

** - به توضیحات صفحه ۹۸ درباره شکن مراجعه فرمایید.

خود دختر، او را از زنی شکستم، این امر درباره وضع (استاد) دختر، چیزی را ثابت نمی‌کند. پیمان زناشویی نشکسته و طلاق واقع نشده و آن‌ها باز هم زن و شوهرند. واژه استاد همان واژه‌ایست که در انگلیسی به صورت Status در همین معنی به کار می‌رود. و می‌دانیم احوال شخصیه را هم Personal Status می‌گویند.

و اگر که به بخت شود (= در گذرد)، زن و فرزند نیست، ستور، نه، باید گمارند.

شرح: گفتیم هر کس می‌بایست پیوند و نسل خود را ادامه دهد تا در مبارزه با بدی، خویشکاری و نقش خود را تا روز پیرسین ابقاء کند. در این دادستان حکم مردی را بیان می‌کند که در می‌گذرد ولی زن و فرزند ندارد و ستور نیز برای او نگمارده‌اند، که از او صاحب فرزند ولو از مرد دیگری بشود. در این صورت باید برای او زن ستوری بگمارند، یعنی زنی را با هزینه مرد متوفی بنام زن ستوری متوفی، و با هزینه‌ای که از ماترک یا برماند متوفی و یا بستگان او تأمین می‌گردید، به مردی شوهر دهند که در این صورت فرزندان حاصل از این ازدواج فرزندان همان متوفی به حساب می‌آمد.

۳- جایی نوشته هرگاه مرد، زنی را از زنی شکند مگر چگون، آن زن به خویشان، سردار شایا کند با این اش، به سرداری و کس نه دهد و آن زن پس از آن زندگان (حیات) آن کابرا (= مرد)، شوی کند و فرزند زاید، فرزند آن زن، اوی را خویش [است] که آن زن به آن آئینه، از زنی شکسته است.

شرح: اگر مرد، زنی را از پیمان زنی بشکند، مگر و به استثناء حالتی که او را به بیه خویشان سردار و پادشاه هم کرده باشد، هرگاه آن زن در حیات آن مرد به دیگری شوی کند، فرزندان که از این شوی می‌زاید به آن مرد متعلق خواهد بود که زن را آنگونه طلاق داده است.

۴- هرگاه مرد با خرسندی زن، زن از زنی بشکند، به زنی، به نابرنای (صغیر) خود دهد نابرنای ندر نابرنایی به بخت خود شود (در گذرد) ادین نیز آن زن، آن چم را (= به آن دلیل) ستوری آن مرد کم به اش نه، رسد.

شرح: هر چند مرد زن خود را از زنی شکسته و به نابرنای خود داده است ولی چون نابرنایش در همان نابرنایی (صغیر سن) در گذشته پیوند زناشویی به صورت ستور زنی میان این زن با همان مرد (همسر اولش) وجود خواهد داشت و ستور زنی مرد مذکور که

به اش نیست، رسد.

۵- هرگاه مرد و زن هم بای (= شریک‌اند) و این نیز پیمان کند که «این خواسته، او که تو خویشی بود، گوئی، خویش او بود هرگاه زنک از زنی بشکنند، ادین نیز هرگاه زنک آن خواسته دیگری را خویشی بود خوب گوید: باز نباید برد.

شرح: هرگاه مرد و زن شریک‌المال و مشترکاً مالی داشته باشند و مرد پیمان کند که مال مشترک متعلق به کسی شود که زن بگوید، در این صورت زن در حین طلاق هم می‌تواند طبق پیمان بگوید مال متعلق به هر کس دیگری باشد و آن را نباید باز برد (= الغاء کرد) و بنابراین مالکیت به مرد بر نمی‌گردد.

به (= ولی) هم بائی باز باید برد (شریک‌المالی را باید اقاله و الغاء کرد) و پوساناچ و مردک (در این مورد) هم دادستان بوند. و پوساناچ این نیز گفت که من سخن‌نامه دیدی بر هم بائی را نینیده (رانده شده) است، پس آنگاه گزیر کرده است از ایشان هم بائی باز بردن.

شرح: ولی، زن و شوهر شریک‌المال بالا هم بائی شان باز برده می‌شود (شرکت مدنی آن‌ها از میان می‌رود و الغاء می‌شود) و دو تن از حقوقدانان یعنی پوساناچ و مردک در این مورد هم دادستان (هم‌نظر و هم‌عقیده) هستند. و پوساناچ حتی گفته است که دادخواستی را دیده است که برای هم بائی مطرح شده است، اما قاضی قضاوت کرده که هم بائی از آن‌ها باز برده شود (الغاء شود).

۶- شکن (= طلاق)، بود کسی که گفت جدا از سردار نبود، او -ش کرده آن گون [است] که به (بهمان کس) ببود.

شرح: به عقیده یکی از حقوقدانان تا زمانی که برای زن، سردار (سرپرست و یا شوهر دیگری) تعیین نشده است، شکن {از زنی} یا طلاق واقع نشده و زن از سردار خود جدا نمی‌شود و مسؤولیتش با اوست. و می‌گویند با بهمان کس است.

۷- شکن (= طلاق)، بود کسی که گفت که آن زنی را اندر بُرد چگون پاشا دادگان و واسپورگان، ببرد و ویندش اندر زنی بماند و او -ش کرده (عمل) آن گون با که سخته بشود.

شرح: در هنگام طلاق به نظر یکی از حقوقدانان، زن هر چه را که حین ازدواج آورده (اندر بُرد)، مانند پاشا دادگان و واسپورگان (جهاز و سهم غیرمنقول‌اش در خانه پدری)، همه را می‌برد ولی ویندش؟ (اموال تحصیل شده) زمان زناشویی در خانه مرد می‌ماند.

۸- زن خواسته‌ای ش شوی اندر زنی داده، هرگاه اش، شوی به خورسندی از زنی بشکند، بَیْمرد، به شوی بماند.

شرح: اگر مرد با رضایت زن، او را طلاق دهد، زن در هنگام طلاق، اموالی را که مرد در زمان زناشویی به او داده است را نمی‌تواند با خود ببرد و برای مرد (شوی) می‌ماند.

۹- هرگاه گوید که ام زنک از زنی شکاند، و به زنی و سرداری، به فرخ داد و فرخ، زنک به زنی پذیرد به سرداری، اندر نباید گوید، بُوَد کسی که گفته شکن (طلاق)، کار (= مؤثر، نافذ) نیست. بهرام گفت این را چه، به سرداری اندر نباید گفت، زنی را گفت بُوَد. چه زنی جدا جدا از سرداری نشاید بود. پس این گون بُوَد چگون که به خواسته‌ای به اش دهند؛ اندر نباید گوید، داد، نَبُوَد.

شرح: اگر مردی بگوید من زن را از زنی شکستم و به زنی و سرداری به فرخ داد (دادم) ولی فرخ فقط زنی را پذیرد نه سرداری را. در چنین حالتی، شکن (طلاق) اثری ندارد و واقع نشده است. بهرام (حقوقدانی که پدر نویسنده مادگان ۱۰۰۰ دادستان بوده است) در استدلال برای این نظریه (= دادستان)، گفته است: چون سرداری را نه گفته و فقط زنی را گفته است. و چون زنی جدا از سرداری نشاید بود (ناشایا و غیرقانونی است) و مانند این است که مالی را به او دهند ولی نپذیرد و نه گوید، دادن تحقق نیافته و این امر انتقال محسوب نمی‌شود یا به زبان حقوقی دوره ساسانی: داد، نَبُوَد.

از ۹ دادستان این در که همه را به فارسی امروز درآوردیم چنین استنباط می‌شود که هر زن می‌بایست «سردار» داشته باشد، سرداری قابل تفویض به زن بوده است که در این صورت طلاق یا به تعبیر کتاب «شکن» واقع نمی‌شده، بلکه زن می‌توانسته و اختیار پیدا می‌کرده که به ستور زنی مرد دیگری، که فرزند نایافته درگذشته است درآید و فرزندان را که از همسر همین زن به دنیا می‌آید فرزندان او محسوب شود. همچنین شوهر می‌توانسته با این عبارت «زنم را از زنی شکاندم و به سرداری و زنی فرخ دادم» او را مطلقه کند، مشروط بر این که فرخ سرداری و زنی او هر دو را بپذیرد. اگر فقط زنی او را بپذیرد و سرداری او را قبول نکند طلاق واقع نشده و زن همچنان در علقه زوجیت همسر قبلی است و نظر بهرام این است که سرداری و زنی جدا از هم قابل تصور نیست و اگر فقط زنی را بپذیرد نه سرداری او را غیرقانونی است و طلاق واقع نشده و زن هم زن

منتقل الیه نخواهد بود.

واژه‌های ویژه این در:

استاد: وضع، حالت، موضع، Status، در زبان انگلیسی.

استاد زن: وضع و حالت حقوقی زن

زندگان: عمری (حیات)، در زندگان مرد = در حیات مرد

باز بردن: الغا و فسخ کردن

هم‌بازی باز بردن: شرکت را الغا کردن

خویش بودی را باز بردن: مالکیت را الغا کردن

هم‌دادستان: هم‌عقیده، هم‌نظر

اندر بُرد: اموالی که زن از خانه پدر به خانه شوی برَد شامل پاشادارگان و اسپورگان،

که اولی جهاز بوده و دومی سهم اموال غیر منقول پدری آن دختر (؟)

ویندش: اموال تحصیل شده در زمان زناشویی.

کار نیست: مؤثر و نافذ نیست. شکن‌کار نیست، طلاق نافذ و مؤثر نیست.

۸ - در دستور

گفتیم دستور مقام قضائی بوده که تقریباً وظایف دادستان و یا مدعی‌العموم در اصطلاح امروز را به عهده داشته است. این واژه به معنی اجازه و اختیار در متون فارسی آمده است ولی دستور و دستوری آن گونه که در مادگان ۱۰۰۰ دادستان آمده است، یک مقام و یک نهاد قضائی بوده که دستور یعنی اجازه و اختیار، برای دخالت در دادرسی در محاکم و یا امور مربوط به عمومی را داشته است.

بلسارا دستور را Episcopal Authority ترجمه کرده است، یعنی اسقف و یا مقام دینی که در عین حال متصدی بعضی تکالیف قضائی مربوط به سازمان قضائی بوده است. در ترجمه انگلیسی که از کار پریخانیاں شده است، این واژه به معنی Fully empowered person, Representative, Mandatory, Disposer آورده شده است یعنی وکیل. ولی به نظر می‌رسد به دو دلیل نمی‌توان این واژه را به معنی وکیل در اصطلاح امروزی گرفت:

اولاً پیش از این در در دادگویان، دیدیم که دادگو یا گوینده قانون به معنی وکیل دادگستری و وکیل معاملات است و به هر دو اطلاق می شده است. پس «دستور» را نباید وکیل معاملات یا وکیل دادگستری به مفهومی که امروز به کار می رود، بدانیم.

ثانیاً: درست است که دستور به معنی اجازه و نیز شخصی است که صاحب فعلی حق، مجوز قانونی و اجازه وضع ید و دخالت، در مورد و موضوع متنازع فیه را از او دارد و اصل حق از او ناشی شده است و به عبارت دیگر مجوز و دستور از اوست ولی این به معنی این نیست که شخص مذکور وکیل و نماینده صاحب حق فعلی است.

نتیجتاً: همان گونه که پیش از توضیح دادیم چون، دستور یعنی اجازه، به کسی هم که اجازه انجام کاری را از طرف دیگری دارد یا مجوز قانونی حق از او ناشی شده و به دیگری رسیده «دستور» گفته اند. ولی این واژه را نباید به این اعتبار معادل اصطلاح امروزی وکیل دانست.

اینک کل ۲۲ دادستان (= نظریه)هایی که درباره این مقام قضائی دوره ساسانی در مادگان ۱۰۰۰ دادستان آمده است را از جهت اهمیتی که در شناخت نظام قضائی ایران باستان دارد را می آوریم:

• در دستور

۱- وای آی یار نوشته است، هرگاه پس مار، که اش خواسته (= مال) به خویشی خویش

گفت، زمانی برای دستور نبُود. (مهلت به دستور داده نمی شود)

شرح: نظر وای آیز این است که هرگاه خواننده، مدعی مالکیت مال متنازع فیه شود، مهلت و زمانی برای دستور نیست یعنی تعیین وقت و دعوت از دستور برای محاکمه ضرورت ندارد. توجیه منطقی آن این است که دستور برای حفظ منافع و اموال عمومی در کنار محاکم و در جلسات باید حاضر می شده است. وقتی در برابر دعوی خواهان، خواننده مدعی مالکیت موضوع خواسته می شود وجود تنازع میان طرفین در مالکیت، احتمال وجود حقوق عامه در تنازع موجود کم رنگ است و به همین دلیل هم زمان و مهلت برای رسیدگی نمی داده اند و دستور بی مقدمه و بی دادن مهلت و تعیین وقت در دادگاه شرکت می کرده است.

از این دادستان چنین برمی آید که در نظام حقوقی ساسانی، دستور برخلاف سیستم حقوقی کنونی، در هه دعاوی حقوقی حضور و مداخله داشته است، نه در موارد استثنایی «ابلاغ». در دعوی مورد بحث چون همان گونه که گفتیم در مقابل خواهان، خوانده ایستاده و دعوی مالکیت می کند و دو طرف با هم در پیکاراند، زبانی برای جامعه متصور نیست که ایجاب کند دادگاه حتماً زمان برای دخالت دستور در دعوی مطروحه هم بدهد و می تواند بی دادن زمان به دستور و تعیین وقت رسیدگی کند و تصمیم بگیرد.

۲- و این نیز نوشت که هرگاه فرخ، از گور (از اهالی شهر گور) خواسته ای (= مالی) به مهران از اهالی کازرون فروشد و پس مهران به آن خواسته به کازرون دستور، هم مار بُود (طرف دعوی شود)، فرخ نه پادشای (نه به شایاست، نشاید) مگر که به کازرون آید، به دستوری اندر ایستد به اش پیکارش (دعوی) اندر بُود.

بُود کسی که گفته، پادشای (به شایاست، شاید) که نیاید.

شرح: به نظر می رسد مهران که کازرونی و خریدار است، در صورتی که در موضوع مورد معامله اش با فروشنده که از اهالی گور* است، طرف دعوی، مقام دستوری شهر کازرون یا به اصطلاح امروزی دادستانی، قرار گیرد، فرخ قانوناً نمی تواند به کازرون و دادستانی آن نیاید و در دعوی (پیکار) نایستد و البته نظر مخالف هم هست که می گوید می تواند قانوناً نیاید!

۳- هرگاه پیش مار به این که خواسته، من خویش {است}، و پسمار، ناپادشاهانه (غیر قانونی) دارد (متصرف است)، با پس مار هم مار شود (طرف دعوی قرار گیرد)، و پس مار، نه خویشی پیش مار به داشت گوید (حق مالکیت خواهان را قبول نکند)، پس زمان (مهلت) به دستور خواهد، پوسان به آزاد مردان گفته است که هرگاه آیدون گوید به این اش زمان باید بدهند. مگر که بگوید که «تو نه خویش، چه (= زیرا) من خویش، زمانی به دستور نباید دهند، چه (= زیرا) دادستان به راینیدن باید چگونه که هیربدان گویند.

۴- و میدوماه گفت که اش زمان به دستور نباید دهند. و آپاراک گفت که زمان به دستوران، زمان به آوری** بُود هرگاه نیز اش خویشی پسمار، خویش گفته است، آدک نیز اش

* - گور شهری در نزدیکی بیشاپور است که قصر و غار شاپور نیز در همان محل است و به کازرون نزدیک است.

** - درباره آوری و نیز باور و رومند و واژه verifi، در انگلیسی به مقاله پیشین مراجعه شود.

زمان به دستوران باید دهند.

۵- جایی نوشته است هرگاه که اش به خویشی بُودی دستوران گفت (مدعی مالکیت علیه اداره دستوری - دادستانی به اصطلاح امروز - شود) هرگاه نیز این نگوید که ام به آن دستوری خویش، (دلیل انتقال از دستوری ارائه ندهد) آدک نیز اش دستوری اوی گفته بُود که ام خویش چه آن ی آئینه بُود، (و در پاسخ دستوری نیز خویش بودی و مالکیت را که چگونه و به چه آئینه است، نگوید)، نشاید.

شرح: این سه نظریه برای شناختن آیین دادرسی در دوره ساسانی مهم است، زیرا در جریان شکایتی که خواهان به عنوان تصرف عدوانی و بدون مجوز به اصطلاح امروز مطرح کرده است، خوانده یا مشتکی عنه، با رد مالکیت خواهان، تصرف (دارش) او را هم نمی‌پذیرد و زمان برای دخالت دستور که ظاهراً خوانده مذکور را ناشی از تصرف یا اطلاع او (دستور) می‌داند، از دادگاه درخواست می‌کند، در این صورت، طبق دادستان (نظریه) مطروحه مگر در حالتی که خوانده یا مشتکی عنه مذکور ادعای خویشی (مالکیت)، کند، مهلت و زمانی به دستور نمی‌دهند و پرونده را بی‌تعیین زمان برای رسیدگی و دادن مهلت به دستور مورد رسیدگی و صدور حکم قرار می‌دهند.

در استدلال این امر و چنین روشی گفته شده است: زیرا، اداره محاکمه یا «دادستان به رایئیدن» باید آن گونه صورت گیرد که هیر بدان گویند. نظرات حقوقدانان مختلف هم در این باره آورده شده و افزوده شده است زمانی که به دستور می‌دهند باید آوری (معین و بی‌تردید یقینی) باشد و اگر دستور مدعی شود آنچه که خوانده مال خود معرفی کرده و ادعای مالکیتش را کرده، خویشی (مالکیت) آن متعلق به دستوری یا عموم جامعه است، در این صورت هم مهلت به دستور داده می‌شود و زمان برای رسیدگی تعیین می‌کنند.

ادعای مالکیت علیه دستوری (دادستانی به اصطلاح امروز) نیز پیش‌بینی شده است. ولی اگر دلیل انتقال از دستوری و خویش بودی (مالکیت) خود را که به چه آئینه ایجاد شده است، ندهد، قانوناً قابل قبول نیست و نشاید.

واژه‌های به کار رفته:

پیکار: دعوی، اختلاف حقوقی، منازعه

خواسته به خویشی خویش گفتن: ادعای مالکیت عین کردن

خواستہ من خویش است: عین مال متعلق به من است

داشتن: تصرف

نه پادشاهانه دارد: بی مجوز و غیرقانونی متصرف است، به عنوان متصرف است خویش به داشت گوید: ادعای مالکیت تصرف (دارش) و منافع عین ملک را می‌کند. نه خویش پیش مار به داشت گوید: مالکیت پیش مار در تصرف و منافع عین ملک را می‌کند.

دادستان راینیدن: اداره جراین محکمه و دادرسی - شیوه رسیدگی و محاکمه.

هیربد: استادان حقوق و مربیان قضات را می‌گفته‌اند.

دادستان به راندان باید چگونه هیربدان گویند: از لحاظ شکلی مقررات رسیدگی و

شیوه آن باید به صورتی که هیربدان می‌گویند رعایت شود.

۶ - بهرام گفت: هرگاه که پیش مار گوید که این خواسته آذر فرنیغ خویش بود. آذر فرنیغ

به مهران و از مهران به من آمد، و من خویش. و نابه پادشاهانه (غیرقانونی)، فرخ دارد، فرخ به

نکیرایی (= اعتراض) به نه ایدونی آن همه چیز، ایدون خویش باز باید گفت.

۷ - هرگاه دادستان (= محاکمه) به ور { صورت گیرد }، و پس مار، به دادستان تر (= برای

اجرای محاکمه به شیوه ور مناسب تر باشد)، ور ایواج (عبارت مربوط به ورکه متهم باید بر

زبان آرد)، به نه خویشی. آذر فرنیغ باید ورزند.

شرح دادستان‌های ۶ و ۷: خوانده متصرف مالی است که خواهان مدعی مالکیت آن

است و می‌گوید از ایادی قبلی یعنی مهران و آذر فرنیغ به او رسیده است و فرخ در مقام

نکیرایی (اعتراض و انکار) به این چنین نبودن (نه ایدونی)، باید ایدونی یعنی انگونه که

خود می‌گوید را باز گوید. اگر با روش ور محاکمه صورت گیرد، و خوانده برای اجرای ور

بهرتر باشد، عبارتی که در حین اجرای ور باید بر زبان آرد، نه خویشی (مالک نبودن) آذر

فرنیغ است یعنی باید که بگوید او مالک نبوده است و بنابراین اصولاً انتقال به ایادی بعدی،

صورت نگرفته و دعوی خوانده محکوم به رد است.

۸ - از دستوران { نامک } به جایی نوشته است که هرگاه دستور که خواسته (= مال) به کس،

و کس که آن خواسته به اش فروخت، به آن خواسته به آنی شهر، هم مار بوند، به آنود (=

آن‌جا) که اش فروختاری کرده است، نه پادشای مگر، که شود اوش هزینه از خویش.

شرح: در دستور نامه نقل است که هرگاه دستور (مقام دادستانی) به کسی چیزی بدهد و آن کس در شهر دیگری بر سر مبیع طرف دعوی واقع شود، باید به هزینه خودش به آن شهر برود و در محاکمه شرکت کند نه در دادگاهی که فروخته است.

۹- هرگاه پس مار به یک چیز ۲ دستور { دارد } و مرد در ۲ زمان به دستور کرد و دستور یک آید و به دادستان اندر ایستد و یک نیاید { آنی آید } دستوری و رایینش { دستوران } به همه آن دادستان کرد، نتوان.

شرح: هرگاه برای یک چیز متنازع فیه، پسمار (خوانده) با ۲ دستور یا دو مدعی العموم روبرو شود و دو زمان برای هر دو دستور تعیین شود و یکی از آن دو دستور آید و دیگری نیاید، آن که آمده نمی تواند به انجام تکلیف دستوری برای کل آن محاکمه پردازد.

از این دادستان بر می آید که دستور و نهاد دستوری (= دادسرا)، بخش های گوناگون از لحاظ تقسیم کار و یا جغرافیایی داشته است و امکان این که گاهی دو دستور و یا دستوری (= دادسرا) علیه یکی از طرفین دعوی طرح کند، در میان بوده است. در این صورت محاکمه چون در واقع با دو مدعی عمومی، علیه یک نفر و در باره یک موضوع باید صورت بگیرد، هر دو دستور که جداگانه مدعی اند باید حاضر شوند تا محاکمه انجام شود. در غیر این صورت زمان یا رسیدگی به اصطلاح امروز می باید تجدید می گردید. مستفاد از ماده ۶ نیز این است که دستور حدود اختیاراتش از دادستان های امروزی بیشتر بوده است و حتی فروش اموال را که به عنوان نماینده عموم مردم و دولت در اختیار داشته اند را هم می فروخته اند.

۱۰- هرگاه دستور از دستوری نکیرا (= مستعفی) وُود و پس، به دادستان اندر ایستد با پیشمار، دادستان راندن کار نیست.

شرح: در صورت استعفای دستور از مقام دستوری چنانچه، پیشمار در محاکمه (دادستان) شرکت کند اعتباری ندارد و موثر نیست (کار نیست)

۱۱- هرگاه دو مرد یکین، خواسته ای به مردی فروشند و پاشت کنند که درست داریم بهرام گفت که درست دارشی از هر که کامد، (بخواهد)، پادشاهی (به شایا، قانونی) است. شرح: هرگاه دو مرد، متفقاً (یکین) مالی را بفروشند و سالم و درستی آن را تضمین

کنند (پاشت کنند) طبق نظر بهرام (حقوقدانی که پدر نویسنده کتاب بوده)، می تواند این پاشت (تضمین) را از هر کدام از سه نفر بخواهد.

۱۲ - با آن نوشت که هرگاه دو مرد با دو مرد پیمان کنند که این چیز کنیم اگر دیگر کنیم تاوان دهیم هرگاه از ایشان که آن پیمان کرد، مردی، آن پیمان است چه دیگر کرد، آن تاوان به توزش هر دو مرد رسد.

شرح: اگر دو نفر متفقاً در برابر دو نفر ملزم شوند که کاری کنند و اگر نکردند، تاوان دهند، هرگاه یکی از دو نفر ملزم شونده، تخلف کند پرداخت آن تاوان و وجه، التزام با هر دو آن‌ها خواهد بود.

۱۳ - با نیز آن نوشت که هرگاه گوید که خواسته‌ای به خویشی ما یکین و این نیز چه به خویشی ما جدا جدا آمد آن یکین آمد و جدا جدا آمد را گفته بود، نگریدن (= باید نگریست، رسیدگی کرد).

شرح: هرگاه بگوید مالی به خویشی (= مالکیت) ما به صورت مشترک و متفق (= یکین) است و هر چه به خویشی ما جدا آمد نیز. در این صورت هر مالی را که یکین و جدا جدا برای آن‌ها آمده، را گفته و هر دو نوع اموال خواه مشترکاً و برای هر دو آن‌ها برسد و یا جداگانه برای هر کدام، متعلق به هر دو آن‌ها خواهد بود. از این رو باید نگریست (= رسیدگی و دقت کرد).

دیگر واژه‌های حقوقی به کار رفته:

نکیرا: استعفا - اعتراض؛ هرگاه دستور از دستوری نکیرا بود، هرگاه دستور از انجام وظیفه دستوری مستعفی شود.

یکین: متفقاً، هرگاه دو مرد یکین خواسته‌ای به مردی فروشند: هرگاه دو مرد متفقاً مالی به شخصی بفروشند.

پاشت کنند: تضمین کنند

درست داری: تصرف کامل؟ معیوب نبودن مبیع؟

کامستن: خواستن، از هر که کامد، از هر که بخواهد.

پیمان کردن: عقد قرارداد، عهد کردن.

تاوان: خسارت، وجه التزام.

توزش تاوان: ایفا و پرداخت خسارت و وجه التزام

خواسته‌ای، یکین به خویشی ما آید: مالی که به صورت مشترک به مالکیت ما درآید
خواسته‌ای جدا جدا به خویش ما درآید: مالی جداگانه و به صورت غیر مشترک به مالکیت
ما درآید.

بقیه دادستانهای مربوط به «دستور» و مقام «دستوری» را در شماره آینده به نظر
گرامی همکاران و خوانندگان محترم می‌رسانیم. نویسنده ناچیز این مقاله بسیار
سیاسگزار در خواهد بوده که نظرات خوانندگان درباره آوانویسی متن و چگونگی
ترجمه آن و هرگونه پیشنهاد درباره روان‌تر کردن این مقاله که در جهت آشنایی همکاران
با یک دوره مهم از تاریخ حقوق در میهن ما و ارزنده آن - مادگان هزار دادستان است،
آگاهی یابد و به ویژه نظر استادان و دانایان زبان پهلوی نیز در این مورد در جهت بهبود و
اصلاح کار و تکمیل تلمذ و تصحیح اشتباهات نویسنده بسیار مغتنم است و با
سیاسگزاری فراوان چشم به راه آن است.

نشانه برای تماس: علی کاکاوند - کانون وکلای دادگستری

پست الکترونیک: akiafshar@hotmail.com

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی